

مشروعیت و انصاف در حقوق بین‌الملل از دیدگاه توماس فرانک^۱

اعظم امینی^۲

چکیده

در این نوشتار نگارنده سعی دارد برای آشنایی مخاطبین با شخصیت علمی توماس فرانک به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین اساتید حقوق بین‌الملل معاصر، توضیحاتی ارائه دهد و نکاتی از سه اثر مهم وی یعنی «مشروعیت قدرت میان ملت‌ها»، «پیدایش حق بر حکومت دموکراتیک» و «انصاف در حقوق بین‌الملل» و نهادهای بین‌المللی را برجسته سازد. اعتقاد نگارنده بر آن است که این اندیشمند بزرگ حوزه حقوق بین‌الملل از دهه ۸۰ سیر فکری منظمی را طی کرده تا در نهایت نظامی حقوقی را ترسیم کند که به انصاف منتهی شود. در ادامه، تبیین برخی وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه‌های فرانک با دیگر اندیشمندان شناخته شده جهانی و در نهایت ارائه برخی ملاحظات درخصوص آرا و اندیشه‌های فرانک و ضرورت توجه محافل حقوقی ایران به مباحث نظری بنیادی در حقوق بین‌الملل، محورهای نوشتار حاضر هستند که با امید توسعه اندیشه‌ورزی در حیطه حقوق بین‌الملل تقدیم شده‌اند.

واژگان کلیدی: توماس فرانک، حقوق بین‌الملل، انصاف، مشروعیت، عدالت، نهادهای بین‌المللی

مقدمه

توماس فرانک اندیشمندی پرکار و برجسته در میان اساتید حقوق بین‌الملل بوده است. وی که به‌تازگی این جهان فانی را بدرود گفت، از دید بسیاری از حقوقدانان بین‌المللی شخصیتی ممتاز و تأثیرگذار ارزیابی شده است. بر همین اساس و خصوصاً با توجه به این که وی تاکنون در ایران برای محافل علمی، حتی به شکل اجمالی نیز شناخته شده نیست، اندیشه وی شایسته مطالعه و تأمل جدی است. طبق ارزیابی دیوید کندی، یکی از اساتید حقوق بین‌الملل که در سال ۲۰۰۲

۱. این مقاله به استاد فاضل و گرانقدرم در دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، جناب آقای دکتر هدایت ... فلسفی تقدیم می‌شود.

۲. مدرس دانشگاه فردوسی مشهد email: amini.az@gmail.com

ارائه شده، فقط کافی است به حجم وسیع آثار منتشر شده توماس فرانک نگاهی بیفکنیم تا بهتر بدانیم در مورد چه کسی سخن می‌گوییم. به گفته دیوید کندی، فقط فهرست عناوین آثار منتشر شده ایشان تا سال ۲۰۰۲ بیست و هفت صفحه می‌شود. به عبارت دیگر، فرانک هر هشت هفته، یک اثر در طول زندگی علمی ۴۳ ساله خود داشته است. شروع آثار وی به دهه ۱۹۵۰ میلادی برمی‌گردد. بر همین اساس، زندگی علمی وی را برخی به پنج دوره تقسیم کرده‌اند: (۱) دهه ۱۹۵۰ که توماس فرانک بجز حقوق بین‌الملل مشغول تأملات جامعه‌شناختی، افکارسنجی تجربی و رویکردهای متنوع حیطه کاری‌اش بوده است؛ (۲) دهه ۱۹۶۰ که وی روانشناسی، علوم سیاسی و از جمله تئوری بازی‌ها را در کنار رشته تخصصی خود مورد بهره‌برداری و واکاوی جدی قرار داده است؛ (۳) دهه ۱۹۷۰ که وی سیاست‌های جهانی، علم زبان‌شناسی و الزامات حرفه‌ای‌گرایی را مورد بهره‌برداری در مطالعات حقوقی خود قرار داده است؛ (۴) دهه ۱۹۸۰ که برای تبیین دیدگاه‌های حقوقی خود از فلسفه، اخلاق و رویه قضایی بهره جسته است و (۵) دهه ۱۹۹۰ که به‌طور جدی تاریخ اندیشه و دین را نیز مورد مطالعه قرار داده تا اندیشه‌های خود را در قالب نظریه‌های قابل توجه جهانی عرضه دارد. در همین دوره آخر، چهار اندیشه بزرگ از سوی توماس فرانک در آثارش ارائه می‌گردد:

الف) مشروعیت قدرت (در ۱۹۹۰)؛

ب) حق بر حکمرانی دموکراتیک (در ۱۹۹۱)؛

ج) انصاف در حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی (در ۱۹۹۵)؛

د) خویشتن توانمند یا نفس قوت‌یافته: حقوق و جامعه در عصر فردگرایی^۳ (در ۱۹۹۹).^۴

توماس فرانک در سیر چند دهه تلاش بی‌وقفه علمی خود مراحل مختلفی را در ارتباط با حقوق بین‌الملل پشت سر گذاشته است. در بدو امر بارها در آثار خود اساساً حقوق بودن حقوق بین‌الملل را مورد تردید قرار داده و بر این باور بوده که حقوق بین‌الملل، یعنی آنچه محاکم قضایی بین‌المللی ارائه می‌کنند، لکن در سال‌های پایانی، آنچه نظریه‌پردازی کرده است در واقع، مرحله پس از هستی‌شناسی حقوق بین‌الملل را عرضه می‌دارد.

توماس فرانک از حیث فکری متعلق به جریان متفکرین لیبرال در حقوق بین‌الملل است. وی و دوستانش از قبیل شاختر، فریدمن، هنکین و مرون در نیویورک مکتب منهن^۵ را به جهانیان

3. The Empowered Self: Law and Society in the Age of Individualism

4. Kennedy, David, «Tom Franck and the Manhattan School», *Journal International Law and Politics*, Vol. 35, 2003, pp. 397-435.

۵. در دهه ۶۰ میلادی زمانی که کندی رئیس جمهور امریکا بود و داگ هامر شولد دبیرکل سازمان ملل، دانشگاه نیویورک و کانون وکلای نیویورک از جمله محیط‌های علمی فعال در حوزه حقوق بین‌الملل بودند و با معرفی حقوقدانان برجسته‌ای همانند توماس فرانک، شاختر، هنکین، فریدمن و بسیاری از متفکرین دیگر، مکتبی که به نام محل فعالیت آن‌ها شهرت یافت

معرفی کردند، مکتبی فکری که در حقوق بین‌الملل طی دوره‌هایی از تاریخ معاصر، از جمله برجسته‌ترین‌ها بود. دیوید کندی سه جریان لیبرالیسم یا مدرنیزاسیون لیبرال در حقوق بین‌الملل از ۱۹۲۰ تا سال ۲۰۰۰ را به شرح زیر ترسیم کرده است که این خود جایگاه فکری مکتب منهتن را بهتر تبیین می‌کند:^۶

۱۹۲۰-۱۹۳۰	۱۹۶۰-۱۹۷۰	۱۹۹۰-۲۰۰۰
لیبرالیسم اروپایی	مکتب منهتن	لیبرالیسم جدید
جامعه اروپایی ^۹	نظام سازمان ملل ^۸	امپراتوری نظام امریکایی ^۷
رویکرد واکنشی ^{۱۲}	نظام سازمان ملل ^{۱۱}	جریان اقتدارگرا ^{۱۰}
ضدرسمی ^{۱۵}	سیاست به‌علاوه قاعده ^{۱۴}	تفکیک و توجیه ^{۱۳}
کارکردگرا، فرایند سیاسی ^{۱۸}	عملگرایی، دولت ^{۱۷}	جامعه مدنی، دولت ^{۱۶}
روانشناسی جمعی، علم سیاست ^{۲۱}	علم سیاست، جامعه‌شناسی، نظام، سیاست ^{۲۰}	فلسفه، اخلاقیات، خودآگاهی، فرهنگ ^{۱۹}
لیبرال اجتماعی ^{۲۴}	جهان وطنی ^{۲۳}	انسان‌گرایی مرسوم لیبرال ^{۲۲}

را در میان دیگر مکاتب فعالین برجسته حقوق بین‌الملل به جهانیان معرفی کردند و تأثیر زیادی از خود بر جا گذاشتند. برای ملاحظه جریان فعالیت‌های مجموعه علمی یاد شده رجوع کنید به: همان، ص ۴۱۳-۴۱۴.

6. *Ibid.*, p. 406.
7. American system empire
8. U.N. System
9. European society
10. Hegemonic mainstream
11. U.S. system
12. Counterpoint
13. Disaggregation and justification
14. Policy plus rule
15. Anti formal
16. Civil society, Government
17. Pragmatism, Government
18. Functionalism, Political process
19. Philosophy, ethics, consciousness, culture
20. Political science, sociology, system, politics
21. Mass psychology, political science
22. Situated liberal humanist
23. Universal cosmopolitan
24. Social liberal

مشروعیت و انصاف در حقوق بین‌الملل ... ❖ ۱۹۳

دغدغه اصلی توماس فرانک در دهه پایانی عمرش، پاسخ به این پرسش‌ها بود که آیا حقوق بین‌الملل، حقوق است؟ مؤثر است؟ قابل اجرا است؟ و از همه مهم‌تر آیا حقوق بین‌الملل، منصفانه است؟ و اما پاسخ وی از گذر نظریه‌های مطرح شده به زبان ساده: مشروعیت، فرایند انصاف و منصفانه بودن اخلاقی عدالت توزیعی را بررسی می‌کند.^{۲۵} در این نوشتار فشرده، تلاش ما بر این است که شرح و ارزیابی مختصری از نظریه‌های مطرح از سوی ایشان بیان گردد و سپس ملاحظاتی در باب این نظریه‌ها ارائه شود.

۱. نگاهی به آرا و اندیشه‌های توماس فرانک

به نظر می‌رسد از اواسط دهه ۸۰ به بعد، شاهد یک خط سیر فکری منظم در آثار توماس فرانک هستیم. سیری فکری که با مشروعیت قدرت در میان ملت‌ها آغاز گردیده و با ارائه نظریه انصاف در حقوق و نظام بین‌الملل به اوج رسیده است.

الف) مشروعیت قدرت میان ملت‌ها

جان آستین نظریه‌پرداز اثبات‌گرای قرن ۱۹، حقوق را فرمان مافوق دانسته و حقوق بدون ضمانت اجرا را اصلاً حقوق ندانسته است و بنابراین، حقوق بین‌الملل را به خاطر عدم برخورداری از منبع الزام تعهد حقوقی میان حاکمیت‌های مستقل، اخلاق ساده می‌داند. در کتاب مشروعیت قدرت میان ملت‌ها، توماس فرانک با ابراز همدلی نسبت به تلقی یادشده، اعلام می‌دارد حقوق بین‌الملل مادام که دولت‌ها اعمال کننده حقوق باشند در چنین مفهومی، حقوق نیست.^{۲۶} اما آنچه از نظر وی قابل توجه به نظر می‌رسد، آن است که چگونه و چرا بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل به‌رغم فقدان قدرت جهانی و قدرت اجبارکننده آن‌ها، متعاقباً از سوی بسیاری از دولت‌ها پیروی و تبعیت می‌شوند.^{۲۷} او تأکید می‌کند چیزی غیر از قدرت اجبارکننده باید عهده‌دار رویه معمول دولت‌ها در اطاعت از قواعد بین‌الملل باشد. وی رکن عمده این الگوی اطاعت را «مشروعیت» می‌داند.^{۲۸} مشروعیت، در نظر فرانک، «جذب‌التزام»^{۲۹} آنانی که مورد خطاب قاعده هستند را نشان می‌دهد. در این تلقی، مخاطبان قاعده به علت این که بر این باورند که قاعده یا نهاد عمدتاً مطابق با اصول مورد پذیرش فرایند ایجاد حق در یک جامعه شکل گرفته و اعمال می‌گردد، از

25. legitimacy examines process fairness and distributive justice moral fairness.

26. Franck, Thomas, *The Power Legitimacy Among Nations*, Oxford University Press, 1990, p. 29.

27. *Ibid.*, p. 3.

28. *Ibid.*, p. 25.

29. compliance pull

آن تبعیت می‌کنند.^{۳۰} فرانک در این زمینه علاقه‌مند به ارائه رویکردی نظری است که صورت‌های حقوقی را در تقویت جذبه التزام قاعده مشخص سازد.^{۳۱} وی چهار شاخص عینی مشروعیت را به شرح زیر برمی‌شمرد:

- **قاطعیت**^{۳۲} که به وضوح قاعده و قابلیت آن در برقراری ارتباط با محتوا مربوط می‌گردد؛
- **اعتبار نمادی**^{۳۳} که به تعیین بُعد انسان‌شناسی قواعد و ریشه‌های عمیق آن در فرایند تاریخی مربوط است؛

- **انسجام**^{۳۴} که به سازگاری داخلی قاعده و ارتباط افقی آن با اصول اساسی و قواعد دیگر برمی‌گردد. وجود این ویژگی در قاعده سبب می‌شود که قاعده به صورت کل نگر بسته شود؛
- **وفاداری**^{۳۵} به ارتباط عمودی با سلسله‌مراتب هنجاری که از قاعده نهایی شناسایی استنتاج می‌گردد، اشاره دارد و این قاعده نهایی شناسایی، اهداف و ارزش‌های اصولی را در خود جای داده است.^{۳۶}

از نظر فرانک عدم اجرای قواعد به دلیل فقدان اجبار نیست، بلکه به خاطر فقدان مشروعیت واقعی است. مشروعیت، مطلق نیست و با توجه به شاخص‌های عینی مورد نظر، برخی قواعد نسبت به برخی دیگر مشروع‌تر و بنابراین از جذبه التزام بیش‌تری برخوردارند.^{۳۷} همچنین مشروعیت قواعد و نهادها وقتی قابل اندازه‌گیری است که جامعه‌ای وجود داشته باشد که با این معیارها موافقت و آن‌ها را اعمال کند. فرانک در بحث ارتباط میان «جامعه» و «مشروعیت»، بر قاعده حقوقی رعایت برابری حاکمیت دولت‌ها به عنوان رابط میان دو مفهوم تأکید می‌کند.

توماس فرانک در پایان کتاب راجع به مشروعیت قدرت، فصلی را تحت عنوان «چرا عدالت نه؟» می‌گشاید.^{۳۸} در این قسمت، وی ابتدا نظرهای مختلف فلاسفه‌ای مانند هابز، لاک، روسو، کانت و در نهایت راولز را از کتاب تئوری عدالت^{۳۹} در خصوص عدالت و در آخر نظر خود را در مورد عدالت در نظام بین‌الملل کنونی بیان می‌دارد. همه این فلاسفه، نظریه قرارداد اجتماعی را مطرح ساخته‌اند؛ اما به نظر فرانک از میان این افراد، نظریه قرارداد اجتماعی که هابز و لاک

30. *Ibid.*, p. 24.

31. *Ibid.*, p. 43.

32. determinacy

33. symbolic validation

34. coherence

35. adherence

36. *Ibid.*, p. 49.

37. *Ibid.*, p. 26.

38. *Ibid.*, p. 208.

39. A Theory of Justice

مطرح می‌سازند چندان رابطه‌ای با عدالت ندارد؛ چراکه از نظر آن‌ها انسان‌ها در وضعیت طبیعی، موجوداتی آزاد، برابر و مستقل بودند و محدودیت بر این آزادی تا جایی است که به آن رضایت داده باشند. جامعه با رضایت افراد تشکیل شده و همه باید از نظر اکثریت پیروی کنند؛ چیزی که از نظر فرانک در جامعه کنونی دولت‌ها نیز صادق است.^{۴۰} اما قرارداد اجتماعی که روسو و کانت مطرح کرده‌اند بر عقلانیتی تکیه دارد که علاوه بر مشروعیت، عدالت را نیز در خود دارد.^{۴۱} در ادامه فرانک، نظریه عدالت راولز را مطرح کرده، آن را به نقد می‌کشد. جان راولز به‌مانند نظام داخلی، برای نظام بین‌الملل نیز توافق در «ورای پرده جهل»^{۴۲} را نمی‌پذیرد، بلکه اعلام می‌دارد که اصول عدالت بین‌المللی باید از جانب طرف‌های قرارداد در جامعه لیبرال که اخلاقی بودن و آزادی از جمله شرایط آن است، مورد قبول واقع گردد. آنها موافقت خواهند کرد که به همه دولت‌ها حقوق برابر از جمله حق بر آزادی اعطا گردد که می‌تواند به اصول عدم مداخله و تعیین سرنوشت تعبیر گردد. بدین ترتیب، بنا بر نظر راولز از این دو اصل برای ارزیابی عدالت در نظام بین‌المللی استفاده می‌گردد (راولز قبول ندارد که اصل تفاوت در سطح جهانی مانند جوامع داخلی صادق باشد).^{۴۳}

اما توماس فرانک ارزیابی عدالت راولز را با دو اصل عدم مداخله و تعیین سرنوشت در نظام بین‌المللی کنونی رد کرده،^{۴۴} اعتقاد دارد چه به لحاظ نظری و چه عملی، جامعه دولت‌ها با عدالت رابطه محدودی دارد. به لحاظ نظری، دولت‌ها هنوز به قاطعیت، پیش‌بینی‌پذیری و نظم در تعاملات خود اولویت می‌دهند، همان‌طور که مخالف انصاف هستند؛ چراکه خطرهای عدم قطعیت، عدم پیش‌بینی‌پذیری و هرج و مرج نسبت به مواردی که منصفانه باشند یا نباشند، بهتر درک و ارزیابی می‌گردد.^{۴۵} بنا بر نظر فرانک به لحاظ عملی نیز این رابطه محدود است؛ زیرا «واقعیت آن است که عدالت تنها میان اشخاص وقوع می‌یابد، نه میان نهادهای جمعی مانند دولت‌ها... اگرچه تعهدات حقوق بشری جدید که افراد را مورد خطاب قرار می‌دهند شاید تا حدودی بر این مانع فائق آیند، اما واقعیت آن است که این قواعد نیز توسط دولت‌ها ایجاد می‌گردند».^{۴۶} به اعتقاد فرانک، مدلی که جان راولز برای نظام داخلی تعبیه کرده می‌تواند در سطح بین‌المللی اعمال گردد؛ اما اگر توافق ورای پرده جهل راه، توافقی میان وزرای خارجه کشورها در نظر

40. *Ibid.*, p. 212.

41. *Ibid.*, p. 213.

42. behind a veil of ignorance

43. *Ibid.*, pp. 215-219.

44. *Ibid.*, pp. 219-233.

45. *Ibid.*, pp. 209-210.

46. *Ibid.*, pp. 210-211.

بگیریم، نتایجی بسیار عجیب و غیرطبیعی حاصل می‌گردد. بنابراین، فرانک فقط شیوه مفید تفکر راولز، نه نتیجه آن، درباره عدالت را مدنظر قرار داده و بر این اعتقاد است مذاکره‌کنندگان فرضی باید به جای نمایندگان دولت‌ها، اشخاص یا نمایندگان غیردولتی باشند.^{۴۷} بر این اساس «برای تحول نظامی از عدالت جهانی، باید منتظر تغییر نظام مبتنی بر دولت‌ها، به نظامی جهانی شد. حقوق جهانی فرد ممکن است یک ضرورت تاریخی باشد که روزش فرا خواهد رسید گرچه فعلاً برای ما فرا نرسیده است».^{۴۸}

ب) پیدایش حق بر حکمرانی دموکراتیک

توماس فرانک در اثر بعدی خود تحت عنوان پیدایش حق بر حکمرانی دموکراتیک در پی آن است که تحول یک نظام قاعده‌مند بین‌المللی را ثابت کند که دارای لوازم حداقلی فرایند دموکراتیک اعتبار اجرای قدرت باشد.^{۴۹} فرانک در این اثر دو نوع مشروعیت را مد نظر دارد: اول، مشروعیت حکومت‌های داخلی و دوم مشروعیت قواعد و فرایندهای نوظهور بین‌المللی. بنا بر نظر فرانک، مشروعیت حکومت‌های داخلی قطعاً با قواعد و فرایندهای بین‌المللی سنجیده می‌شود.^{۵۰} در ادامه وی سعی دارد با توجه به عناصر عینی مشروعیت (قاطعیت، اعتبار نمادی، انسجام و وفاداری) که در کتاب مشروعیت قدرت معرفی شده‌اند، ثابت کند که پیدایی حق بر حکمرانی دموکراتیک در حال جهانی شدن است.^{۵۱} به اعتقاد وی این حق به‌عنوان حقی برای همه مردم جهان «از طریق فرایندهای جمعی بین‌المللی، تحکیم و تضمین خواهد شد».^{۵۲} در نتیجه، رعایت معیارهای بین‌المللی و نظارت نهادینه بر رعایت آن‌ها، موجب حقانیت حکومت‌های ملی محسوب می‌شود.^{۵۳} به نظر فرانک حق برخورداری از حکومت دموکراتیک از سه رکن اصلی حق تعیین سرنوشت، حق آزادی بیان و حقوق مربوط به انتخابات تشکیل می‌شود.^{۵۴} ارتباط روشن میان این سه عنصر، سبب ایجاد فرصت برای همه اشخاص می‌شود تا عهده‌دار شکل‌دهی نوعی جامعه مدنی‌ای گردند که در آن زندگی و فعالیت می‌کنند.^{۵۵} حق مشروعیت دموکراتیک، نیروی اصولی و مبنایی خود را از رابطه‌ای که با قواعد حقوق بشر به‌عنوان محدودیت‌های امری قدرت

47. *Ibid.*, pp. 233-246.

48. *Ibid.*, p. 233.

49. Franck, Thomas, «The Emerging Right to Democratic Governance», *AJIL*, 86, 1992, p. 46.

50. *Ibid.*, p. 50.

51. *Ibid.*, p. 47.

52. *Ibid.*, p. 46.

53. *Ibid.*, p. 50.

54. *Ibid.*, p. 52.

55. *Ibid.*, p. 79.

دولت و نیز رابطه‌ای که با قواعد آمره مربوط به صلح جهانی دارد، به دست می‌آورد.^{۵۶} فرانک بر این باور است که وفاق عام جهانی تاکنون «دورنمایی» از شیوه‌های مشروع و البته غیرصریح را برای تحقق بخشیدن به حقوق و تکالیف مقرر در منشور ملل متحد پدید آورده است.^{۵۷} «اگر رسیدن به هدف صلح جهانی مستلزم استفاده از وسیله‌ای به نام مردم‌سالاری جهانی است، نظام بین‌المللی مبتنی بر منشور که با هدف تضمین صلح شکل گرفته، قاعداً باید صلاحیت تضمین احترام جهانی نسبت به حقوق سیاسی دموکراتیک را نیز داشته باشد».^{۵۸} از آن مهم‌تر، وی معتقد است که با در نظر گرفتن رویه‌های گذشته در نظام بین‌الملل، «دیگر نمی‌توان ادعا کرد که اعمال فشار بر دولت‌هایی که مردم خود را از طریق بدترین اشکال نژادپرستی، سلب حق تعیین سرنوشت، یا محروم ساختن از آزادی بیان سرکوب می‌کنند، خارج از حیطه سازمان ملل است».^{۵۹} برای تحقق عملی حق برخورداری از حکومت دموکراتیک، فرانک طرفدار آن است که وظیفه نظارت بین‌المللی از یک سو و تضمین حفظ حقوق کشورها در ممانعت از دخالت یک‌جانبه سایر دولت‌ها در امور داخلی خود از سوی دیگر، با هم تلفیق شود. به دیگر سخن، هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها اجازه ندارند به بهانه تحقق حق بر دموکراسی اقدام نظامی کنند.^{۶۰} برعکس، جامعه ملت‌های جهان باید درخصوص مشروعیت حکومت‌ها قضاوت کند. فرانک کاملاً واقف است که نظریه حق برخورداری دموکراتیک، ممکن است به مثابه یک توجیه ایدئولوژیک تازه برای «مأموریت تمدن‌سازی» تلقی گردد. او معتقد است که تنها با تصویب و تجویز شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم منشور و در کنار بازداشتن کشورها از کاربرد یک‌جانبه قوه قهریه می‌توان حق برخورداری از حکومت دموکراتیک را به‌عنوان امری منصفانه و مشروع جلوه‌گر ساخت.^{۶۱} به همین ترتیب وی اصرار می‌ورزد که حق برخورداری از حکومت دموکراتیک باید با برخورداری از حق نمایندگی در نهادهای بین‌المللی، در زمینه‌هایی چون مزایای امنیتی، توسعه‌ای و تجاری یا مالی مرتبط شمرده شود.^{۶۲} به علاوه وی پیشنهاد می‌کند که نهادهای بین‌المللی نیز باید دست به کار انجام اصلاحاتی در راه نیل به مشروعیت دموکراتیک بیش‌تر شوند.^{۶۳}

56. *Ibid.*, p. 89.

57. *Ibid.*, p. 67.

58. *Ibid.*, p. 90.

59. *Ibid.*, p. 85.

60. *Ibid.*, p. 84.

61. *Ibid.*, pp. 82-85.

62. *Ibid.*, p. 91.

63. *Ibid.*

ج) انصاف در حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی

در اثر بعدی خود، یعنی انصاف در حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی، توماس فرانک حقوق بین‌الملل را نظام حقوقی بالغی می‌داند که وارد مرحله‌ای تازه، یعنی مرحله بعد از هستی‌شناسی گردیده است.^{۶۴} از نظر فرانک تحولاتی که در اواخر قرن بیستم در افزایش شمار و عملکردهای سازمان‌های بین‌المللی و در گستره علم و فناوری شاهد هستیم، حوزه‌های جدید تعارض میان‌دولتی را ایجاد کرده که نیاز به ضابطه‌مندی جدی دارد. کتاب فرانک در حیطه انصاف در پنج بخش تنظیم گردیده است. بخش اول چارچوبی تحلیلی و نقادانه از دو جنبه انصاف، یعنی مشروعیت و عدالت توزیعی را در بر می‌گیرد. در بخش دوم، فرانک در دو فصل به ترتیب به صاحب اختیار کردن اشخاص و مردم می‌پردازد که اولی در درون خود دموکراسی و دومی تعیین سرنوشت را به همراه دارد. بخش سوم، راجع به نهادها از جمله سه ارگان اصلی سازمان ملل متحد است که فصل اول در مورد نحوه اداره مطلوب رکن دبیرخانه، سه فصل درباره توسل به قوه قهریه شورای امنیت و فصل آخر درباره دیوان بین‌المللی دادگستری است. عدالت توزیعی در بخش چهارم کتاب وی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این قسمت فرانک سه موضوع محیط زیست، تجارت و حقوق سرمایه‌گذاری را به بحث می‌گذارد. در بخش آخر نیز تحت عنوان «انصاف به مثابه انصاف: شکل‌دهی گفتمان جهانی» فرضیات اساسی نظام بین‌الملل را زیر عنوان دو ویژگی گفتمان رأی برابر و برابری دولت‌ها یعنی هر دولت یک رأی را به چالش می‌کشد.

از نظر فرانک انصاف دو جنبه دارد: مشروعیت و عدالت توزیعی. مشروعیت به شکل قاعده و عدالت توزیعی به ماهیت قاعده می‌پردازد. این دو جنبه، عملکردهای مختلفی دارند. از یک سو مشروعیت به نظم مربوط می‌گردد و از سوی دیگر عدالت توزیعی به تحول. از دید وی گفتمان انصاف، روش و طریقی است که می‌تواند تنش میان نظم و تحول را به نحو اجتماعی - از گذر اجتماع - مورد مذاکره و بررسی قرار دهد و این امر با لحاظ دو معیار حاصل می‌شود:

۱. انصاف، نسبی و امری ذهنی (شخصی) است؛

۲. در فرایند گفتمان، استدلال و مذاکره، بین‌الذهانی حاصل می‌شود.

بر این اساس، نظام حقوقی منصفانه باید این عناصر نظم و تحول را به نحوی مدیریت کند، چون مردم اعتبار یک نظام حقوقی را به نتایج آن می‌سنجند.^{۶۵} از دید توماس فرانک، ارزش فرایند مشروعیت، هم در شکل‌گیری قواعد و هم در اعمال آن‌ها کاربرد دارد و به عبارت دیگر، توأم با هر دو مرحله موضوعیت پیدا می‌کند و این موضوعیت دارای اصول و ضابطه‌مند است، نه

64. Thomas, Franck, *Fairness in International Law and Institutions*, Oxford University Press, 1995, p. 6.

65. *Ibid.*, pp. 13-14.

خودسرانه.^{۶۶} برخی صاحب‌نظران،^{۶۷} این نکته‌ها را فرضیه‌های محوری نظریه فرانک در مقوله انصاف دانسته‌اند.

فرانک در اثر یاد شده استدلال می‌کند که برای تحقق انصاف، غیر از رشد کامل نظام حقوقی، دو شرط دیگر باید از قبل وجود داشته باشد: «کمیابی نسبی»^{۶۸} کالاها و توزیع شده که امکان طرح بحث تخصیص آن‌ها وجود داشته باشد و دیگری وجود جامعه‌ای که معرف نظام باشد.^{۶۹} منظور فرانک از جامعه، نظامی اجتماعی است که رابطه مستمر و ساختارمند میان بازیگران آن براساس تقابل یا ارزش‌های مشترک وجود دارد.^{۷۰} فرانک از جامعه‌ای حمایت می‌کند که صرفاً علاقه‌مند به حق‌ها و قواعد نیست، بلکه به ارزش‌ها و امور اخلاقی نیز توجه نشان می‌دهد یا به تعبیری اعضایش نه تنها ملزم به تعهدات حقوقی، بلکه تعهدات اخلاقی نیز هستند.^{۷۱} وی به دنبال آن است که بیان کند پیوستگی میان بازیگران بین‌المللی به حدی رسیده است که می‌توان استدلال کرد جامعه بین‌المللی^{۷۲} در معنای ماهوی و نه لفظی آن در حال شکل‌گیری می‌باشد. فرانک سعی دارد با قرارداد اجتماعی، مبنای مشروعی به جامعه اعطا کند و این مسأله وی را پشت به حاکمیت قرار می‌دهد: «دولت‌ها دارای حاکمیت هستند» و «حاکمیت تنها با رضایت ممکن است محدود شود»؛ اما با این وجود، دولت‌ها با «پیوستن به جامعه» «به قواعد اساسی ملزم می‌شوند».^{۷۳} برای این‌که گفتمان انصاف ادامه یابد و حاکمیت با انصاف مطابق گردد، پارامترهایی وجود دارد که فرانک از آن‌ها زیر عنوان «نگهبانان گفتمان انصاف»^{۷۴} نام می‌برد:

۱. عدم برتری‌جویی:^{۷۵} هیچ ادعای غیرقابل مذاکره از پیش تعیین‌شده‌ای توسط مشارکت‌کنندگان در گفتمان انصاف وجود ندارد. این اصل مستلزم آن است که ارزش‌های

66. *Ibid.*, p. 7.

67. See, e.g., John Tasioulas, "International Law and the Limits of Fairness", *European Journal of International Law* 2002, Vol. 13 No. 4, pp.993-1023 & Iain Scobbi, "Tom Franck's Fairness", *European Journal of International Law* 2002, Vol. 13 No. 4, pp. 909- 925.

68. moderate scarcity

69. *Ibid.*, p. 9.

70. *Ibid.*, p. 10.

71. *Ibid.*, pp. 10-11.

72. international community

73. *Ibid.*, p. 29.

74. gatekeepers of fairness discourse

75. no trumping

غیرقابل مذاکره اساسی تحت عنوان «حقوق برتر از پیش تعیین شده»^{۷۶} وجود نداشته باشد تا گفتمان انصاف را بی‌اثر سازد.

۲. مزیت احتمالی:^{۷۷} نابرابری‌ها تنها زمانی قابل توجیه است که نه تنها برای آن کسی که از آن نفع می‌برد، بلکه برای همه مزیت داشته باشد. این اصل به اقرار خود فرانک، از اصل تفاوت جان راولز گرفته شده است که براساس آن، توزیع نابرابر کالاها تنها زمانی قابل توجیه است که نابرابری‌های اشخاص یا دولت‌ها را کم کند.

به نظر فرانک «اگر چنین زمینه‌ای وجود نداشته باشد، اگر هیچ توافقی بر روی فرضیات اساسی که گفتمان انصاف تابع آن باشد، وجود نداشته باشد، اگر هیچ چیزی استثنا نگردد... پس امید کمی به توافق واقعی می‌توان داشت».^{۷۸}

سپس در ادامه فرانک برای بررسی کاربرد انصاف بر روی قواعد، مثال‌هایی از نقش نوظهور انصاف در رویه قضایی دیوان‌های بین‌المللی ارائه می‌کند. وی سه نوع متفاوت از انصاف را شناسایی می‌کند: اول، انصاف اصلاحی،^{۷۹} در هنگامی اعمال می‌گردد که قاعده نتیجه ناعادلانه دارد؛ دوم، انصاف موسع^{۸۰} که انصاف خودش اعمال قاعده است. سوم، انصاف میراث مشترک^{۸۱} که با دو نوع دیگر انصاف تفاوت دارد. در دو نوع اول، منابع متعلق به دولت‌ها تخصیص داده می‌شود، درحالی‌که در نوع سوم انصاف، منابع متعلق به کل بشریت است.^{۸۲} بنابراین در دو نوع اول، اعم از این که قواعد نتیجه ناعادلانه داشته باشند یا در اعمال مفهوم عدالت توزیعی برای تخصیص منابع استفاده شوند، انصاف در هر دو نوع از قاطعیت قاعده و بنابراین از مشروعیت آن می‌کاهد.^{۸۳}

به عقیده فرانک برای این که حقوق منصفانه باشد، شرایط ثبات و تغییر، مشروعیت و عدالت باید تعادل داشته باشد تا تضمین کند جامعه بین‌المللی به سمت بی‌نظمی نمی‌رود.^{۸۴} از نظر وی، چون انصاف نتیجه از قبل تعیین شده‌ای ندارد، بنابراین نکته مهم، تعریف جامعه در هر مورد خاص از انصاف نیست، بلکه بیش‌تر دسترسی به فرایندی است که از طریق آن، این تعاریف

76. automatic trumping entitlements

77. maximin

78. *Ibid.*, p. 15.

79. corrective equity

80. broadly conceived equity

81. common heritage equity

82. *Ibid.*, pp. 61-79.

83. *Ibid.*, p. 79.

84. *Ibid.*, p. 83.

حاصل می‌گردد.^{۸۵} نظم بین‌المللی معاصر، با مشارکت سازمان‌های بین‌المللی، اعم از دولتی و غیردولتی تعیین می‌گردد. «نهادهای جهانی و منطقه‌ای اختیاراتی را برعهده می‌گیرند که در گذشته بر عهده دولت‌های حاکم بود... مزیت زیادی دارد که فعالیت این نهادها، مشروع و منصفانه باشد. این امر حاصل نمی‌شود مگر این‌که شمار قابل توجهی از مشارکت‌کنندگان در فرایند تصمیم‌گیری به‌وضوح به نظرها و ارزش‌های مردمان خود توجه نشان دهند. مشروعیت رژیم‌های بین‌المللی در مشروعیت رژیم‌های ملی جای دارد».^{۸۶}

در پایان کتاب مورد اشاره، توماس فرانک در بخشی زیر عنوان «انصاف به‌مثابه انصاف»، دو ویژگی موجود در نهادهای بین‌المللی را به نقد می‌کشد.^{۸۷} به نظر فرانک، گفتمان انصاف در اجرای حقوق بشر، تعیین سرنوشت، امنیت جمعی و تجارت آزاد ضرورت دارد و همچنین بخش ضروری تصمیم‌گیری دیوان بین‌المللی دادگستری، شورای امنیت سازمان ملل، دفتر دبیرکل و همچنین توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت... را تشکیل می‌دهد. به عقیده فرانک، همه اینها حاکی از این است که گفتمان انصاف چگونه باید سازماندهی شود، پژوهاک انصاف در عرصه بین‌المللی باید چگونه باشد و تصمیمات با چه فرمول‌هایی گرفته شود. درحالی‌که نهادهای بین‌المللی به‌تدریج رو به افزایش هستند، دو ویژگی بر آن‌ها سلطه دارد: اول این گفتمان که همه رأی برابر دارند و دوم این تمایل در آن‌ها که تنها نمایندگان دولتی رأی دهند.^{۸۸} در آخر توماس فرانک با به نقد کشیدن این ویژگی‌ها راه‌حلی‌هایی پیشنهاد می‌دهد تا به سمتی حرکت کنیم که نمایندگان مردم در این نهادها شرکت کنند یا به عبارت بهتر، حرکت به سمت جامعه جهانی که وی و دیگر همفکران او بدان تمایل دارند میسر گردد.^{۸۹}

85. *Ibid.*

86. *Ibid.*, pp. 90-91.

87. *Ibid.*, p. 477.

88. *Ibid.*, p. 478.

۹۸. مهم‌ترین نکته در پیشنهاد وی، تشکیل مجمع نمایندگان ملت‌ها در کنار نمایندگان حکومت‌ها و در چارچوب سازمان ملل است.

ملاحظات پایانی

۱. با مرور نظرهای توماس فرانک به نظر می‌رسد آثار وی، بیان‌گر یک نظرگاه جهان‌وطنی است. این نظرگاه، پشتیبان حقوق بین‌الملل است، نه از آن جهت که آن را یک سازش و مصالحه ناگزیر می‌بیند که بهتر از آن قابل تصور ولی عملاً ناممکن بوده، بلکه از آن رو که این حقوق را ترسیم‌کننده یک آرمان‌شهر می‌انگارد که عدم قطعیت و انعطاف‌پذیری، خصیصه کلیدی و اصلی آن محسوب می‌شود.

۲. فرانک در کتاب مشروعیت قدرت میان ملت‌ها که عناصر لزوم تبعیت از این مشروعیت را با قاطعیت، اعتبار نمادین، انسجام و وفاداری به نوعی از سلسله‌مراتب توجیه می‌کند شدیداً از تن‌دادن به اصول مطلق و جهان‌شمول می‌گریزد. در این کتاب، فرانک رویکردی کاملاً اثبات‌گرا دارد. این رویکرد را می‌توان در فصل آغازین کتاب مشاهده کرد، در جایی که فرانک این فرضیه را مطرح می‌سازد که دولت‌ها قواعد را اجرا می‌کنند چون می‌بینند این قواعد از درجه بالایی از مشروعیت برخوردارند. مارتی کاسکنمی^{۹۰} در نقدی که بر این اثر فرانک وارد می‌کند، اظهار می‌دارد: «در واقع «مشروعیت» در نظر فرانک، ظاهراً راهبردی است برای فاصله گرفتن از عقلانیت‌های نزدیک به آن، یعنی حقوق و اخلاق. اگر حقوق مفهوم اعتبار و ارزش را در بر دارد، در آن صورت، مشروعیت متضاد آن است و می‌خواهد با کنار گذاشتن مفهوم اعتبار و ارزش اجرایی، فضا را برای مقوله بزرگ‌تری باز کند. مثلاً اگر تغذیه از گوشت بدن پسری که در کشتی کار می‌کرد یک ضرورت عملی بود، در آن صورت، مشروعیت به قاضی اجازه داد که خدمه گناهکار کشتی را آزاد کند. آیا این مشروعیت، اخلاقی است؟ خیر». خود فرانک می‌پذیرد که مشروعیت یک کارکرد فایده‌گرا دارد، نه اخلاقی.^{۹۱} در ادامه کاسکنمی می‌نویسد که اخلاق هنجاری^{۹۲} جایی در نظریه مشروعیت فرانک ندارد و بیش‌تر بر عقل عملی روشن‌فکرترین اعضای جامعه تکیه دارد.^{۹۳}

۳. به نظر می‌رسد دلیل بی‌توجهی فرانک به اخلاق در نظریه مشروعیت به خاطر این است که عوامل رشد و توسعه حقوق در نظام بین‌المللی در دستان حکومت‌ها قرار دارد. در این جامعه، منافع حکومت و منطق سیاست، ماهیت ارزش‌ها را از اساس دگرگون می‌سازد، تا آن حد که

90. Martti Koskenniemi

91. Koskenniemi, Martti, «Legal Cosmopolitanism: Tom Franck's Messianic World», *International Law and Politics*, vol 35, 2003, p. 480.

92. substantive morality

93. *Ibid.*

اخلاق مشترک از محتوا تهی می‌گردد.^{۹۴} این مسأله را می‌توان در فصل پایانی کتاب، یعنی «عدالت چرا نه» شاهد بود. در این قسمت وی ادعا می‌کند که عدالت در نظام کنونی حقوق بین‌الملل جایگاهی ندارد. بر این مینا وی تنها در پی نظم دادن و اثبات مشروعیت قواعد حقوق بین‌الملل است. از نظر او «کشورها بیش‌تر نگران استقلال ملی خود هستند و از تأثیر بی‌ثباتی در قاعده توسل به زور واهمه دارند و درباره عدالت نگران نیستند... نظام بین‌المللی تقریباً بیش از هر نظام داخلی ناعادلانه‌تر است، چرا که ساختار نظام بین‌المللی به‌مثابه کنسرت حکومت‌ها است، نه پارلمان بشریت».^{۹۵}

۴. وی در اثر بعدی خود، یعنی پیدایش حق بر حکمرانی دموکراتیک در پی آن است که تحول یک نظام قاعده‌مند بین‌المللی را ثابت کند. هرچند سازمان سیاسی جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل برای روبه‌رو شدن با تحولات، کهنه به نظر می‌رسد وی نظام بین‌الملل را مستعد توسعه و چارچوبی نهادین و هنجاری برای نظارت بر لوازم دموکراسی می‌داند. فرانک می‌پذیرد این تغییرات و ظهور حق برخورداری از دموکراسی، نیروی اصولی و مبنایی خود را از طریق رابطه با قواعد حقوق بشر و قواعد آمره مربوط به صلح جهانی به‌دست آورده است. به عبارت دیگر، قوت قواعد مربوط به حمایت از حقوق بشر به جایی رسیده که فرد را در حقوق بین‌الملل صاحب حقی بین‌المللی ساخته است و این خود نشان از تحول در حقوق بین‌الملل دارد که تنها دولت‌ها در آن دارای حق و تکلیف بودند.

۵. فرانک سپس در پی آن است که برای این نظام در حال تحول، سازماندهی جدیدی ارائه دهد. وی ابتدا برای این که بتواند به بدنه حقوق بین‌الملل، ثبات و اعتباری بین‌المللی بدهد منشور ملل متحد را قانون اساسی جامعه بین‌الملل می‌شمارد. «قانونی بودن اقدامات هریک از ارکان سازمان ملل متحد (برای نمونه، شورای امنیت) باید با مراجعه به منشور ملل متحد، به‌عنوان یک حقوق اساسی مدون از طریق تفویض اختیار به نمایندگان، مورد قضاوت قرار گیرد».^{۹۶} این که منشور «قانون اساسی مدون از طریق تفویض اختیار به نمایندگان» باشد، بر مبنای قیاس با حقوق داخلی استوار است، قیاسی که در تفکر جهان‌وطنی فرانک، جنبه مرکزی دارد.

۶. جهان‌وطنی بودن، اندیشه‌ای است که کانت در رساله «صلح جاویدان» خود از آن سخن به میان آورده است. در اندیشه کانت، شکل حکومت دولت از اهمیت زیادی برخوردار است. از نظر وی تنها نظام جمهوری شایسته نام حکومت مدنی است. به عقیده کانت، جوامعی که دارای

۹۴. فلسفی، هدایت الله، «حق، صلح و منزلت انسانی: تأملاتی در مفاهیم قاعده حقوقی، ارزش اخلاقی و بشریت»، مجله حقوقی، ش ۲۶ و ۲۷، سال ۸۰-۸۱، ص ۱۱.

95. Franck, Thomas, "The Power Legitimacy Among Nations", *op.cit.*, p. 224.

96. Franck, Thomas, "Fairness in International Law and Institutions", *op.cit.*, p. 244.

حکومت جمهوری باشند با یکدیگر جنگ نمی‌کنند. وی فدرالیسم دولت‌های آزاد را مبنای حقوق ملل دانسته است. یعنی براساس اندیشه کانت، دولت‌ها به‌مانند افراد در شرایط طبیعی به سر می‌برند و همان‌طور که افراد تصمیم می‌گیرند یک قانون اساسی را در سطح جامعه مدنی داخلی تنظیم کنند، دولت‌ها نیز بر یک نظام حقوق بین‌الملل توافق می‌کنند تا مسائلی را فیصله دهند که وضعیت اولیه بین‌المللی (جنگ) تحمیل می‌کند. توماس فرانک نیز از کسانی است که به جهان‌وطنی در حقوق بین‌الملل می‌اندیشد. اما به نظر می‌رسد جهان‌وطنی که مدنظر فرانک بوده با جهان‌وطنی مدنظر کانت تا حدودی متفاوت می‌باشد. جهان‌وطنی بودن مدنظر کانت در روابط بین‌المللی دولت‌ها شکل می‌گیرد، و حصول توافق قراردادی آن‌چنان که کانت می‌پندارد در منطق آزاد و اراده خودمختاری که بتواند فرآورده‌های فرهنگی جهان را ارزیابی کند یافت می‌شود؛^{۹۷} در صورتی که جهان‌وطنی مدنظر فرانک به وضعیت افراد آزاد می‌پردازد که می‌توانند آزادانه رابطه ایجاد کنند. این مسأله بیش‌تر در کتاب خویشتن توانمند یا نفس قوت‌یافته: حقوق و جامعه در عصر فردگرایی فرانک به چشم می‌خورد تفاوت دیگر آن دو، درخصوص حصول توافق است که همان‌طور که گفتیم از نظر کانت در منطق آزاد و اراده خودمختار یافت می‌گردد، در صورتی که به عقیده فرانک، حصول به این توافق در همکاری و گفتگو حاصل می‌گردد، گفتگویی که در یک فضای دموکراتیک صورت گرفته باشد.

۷. مسأله قابل توجه دیگر در نظریه‌های فرانک در کنار هم نهادن و به‌کارگیری ظریف دو ارزش اساسی است که در اندیشه وی معنا و مفهومی متفاوت با صاحب‌نظران دیگر دارد و هریک در آثار وی به صورت مستقل و مفصل مورد شرح و بسط قرار گرفته، یعنی مشروعیت (مرتبط با نظم) و عدالت (مرتبط با تغییر و تحول لازم) در مفهوم واحد «انصاف». فرانک در کتاب معروف خود تحت عنوان انصاف در حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی، به‌طور مبسوط اندیشه خود را تشریح کرده است. واکاوی دقیق اندیشه وی بدون وقوف بر مبانی نظری و تفاوت‌هایی که با صاحب‌نظران دیگر از جمله راولز دارد، امکان‌پذیر نیست. اگرچه بسیاری از ناقدین نظریه وی در مباحثی از قبیل میزان اخلاق‌گرایی وی در حقوق بین‌الملل، ابهاماتی در فرمول‌های جزئی چگونگی اعمال انصاف در نظریه وی، تفاوت‌ها و اشتراکات با نظریه راولز و سبک مصلحت‌گرایانه مورد توجه وی، سخنان تفصیلی زیادی بیان داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد شباهت‌هایی بین اندیشه وی و فیلسوف معروف آلمانی هابرماس دیده می‌شود.^{۹۸} در اندیشه هابرماس، گفتمان و مفاهیم جمعی جایگاه برجسته‌ای دارد؛ چنان‌که برخی از صاحب‌نظران

۷۹. فلسفی، هدایت الله، پیشین، ص ۱۲۵ و ۱۲۷.

۸۹. رگ، ویلیام، «مقدمه ویلیام رگ بر کتاب از واقعیت‌ها تا هنجارها اثر یورگن هابرماس»، ترجمه رحیم نوبهار، در سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی، ش سوم ۱۳۸۶، ص ۲۲۷-۲۵۵.

اندیشه سیاسی در ایران برای تبیین عدالت از نظریه وی بیش‌ترین بهره‌ها را برده‌اند.^{۹۹} در نظریه انصاف فرانک، جایگاه گفتگو و مفاهیمه جمعی نقش برجسته‌ای در فرایند اعمال قواعد منصفانه دارد و جالب این‌که تصریح می‌کند هیچ‌یک از بازیگران نباید از فرایند مربوط به دور بمانند. این‌که توماس فرانک بر نسبی^{۱۰۰} بودن و شخصی^{۱۰۱} بودن مفهوم انصاف مطروح در نظریه خود تصریح می‌کند به‌خوبی دلالت دارد که آن را محصول مشارکت همه افراد و بازیگران عرصه حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی می‌داند و بدین ترتیب تلاش کرده پویایی نظریه خود را برای آینده تضمین نماید. البته ناگفته پیدا است که هم دیدگاه هابرماس و هم فرایند مورد اشاره فرانک با مکاتب فکری معتقد به متافیزیک و مطلق بودن مفهوم عدالت یا انصاف ناهمخوانی‌هایی پیدا می‌کند.

۸. اگرچه بررسی حاضر به صورت فشرده تلاشی بود برای شناسایی و معرفی اندیشه‌های یکی از حقوقدانان برجسته حقوق بین‌الملل، ولی در عین حال این پیام را می‌توان استخراج کرد که تا بنیادهای نظری خود را در زمینه حقوق بین‌الملل به‌خوبی تقویت نکنیم و تا بر انواع مکاتب نظریه‌پرداز در این حیطة وقوف کامل نداشته باشیم، کم‌تر زایش فکری در سطح داخلی به‌وقوع خواهد پیوست. بدیهی است در این فرایند، نیازمند بهره‌مندی شایسته از معدود اساتید و صاحب‌نظران داخلی هستیم که هم بر نظریه‌های مختلف مطرح در گستره جهانی واقفند و هم توان نقد و ارزیابی آن‌ها را دارند.

۹۹. بشیریه، حسین، «فلسفه عدالت»، در آشوری، محمد، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، فروردین ۱۳۸۳، ص ۵۱.

100. relativity

101. subjectivity